

رستاخیز ادبی ایران

کنم ای بخت بخسیدی و خورشید دمید

گفت سبلا اینهمه از سابقه نومید مشو

« حافظ »

- ۱ -

هنگامه تحول فکری و ادبی

این همان چشمه خورشید دانشمندان گرامی در ایران امروز مانند ایران هزاران سال جهان افروز است . . .
پیش آفتاب از مشرق می تابد و در مغرب ناپدید می شود .

ابر و باد و مه و خورشید و زمستان و تابستان و بهار و خزان نیز همچنان در کار است .
دماوندی که کاوه و ضحاک و سیمرغ و زال را دید اکنون هم با همان برز و بالا در برابر ما ایستاده است و با سپهر راز میگوید و از ماه و مهر راز میجوید . البرز همان البرز است و کارون همان کارون .

ولی ملتی که از دیر باز این سرزمین را مکن و مأرای خود ساخت بگواهی تاریخ کهن سال ، مانند همه ملل ، بارها دچار تحولات گوناگون گردید و در هر تحولی اوضاع زندگانی ظاهری و معنوی او بنسبت شدت و ضعف علل و وقایع ، کما بیش دیگرگون شد .

تایک قرن پیش ، غالب این تغییرات و تبدلات و بلکه تمام آنها توأم بالشکر کشی و خونریزی و پیروزی ها و شکست های نظامی و حتی نتیجه و ثمره آنها بود . مثلاً در هنگامه انقراض شاهنشاهی هخامنشیان و ساسانیان و خوارزمشاهیان و در کشمکش میان تمدن ایران و یونان و در مبارزه آئین زردشتی و اسلامی شمشیر و نیزه خونفشان سیاهان اسکندر و سعد و قاص و چنگیز و تیمور از میان کرد و غبار تاریخ میدرخشد

و در مسیر هرنحول عظیمی که در نتیجه تأثیر عوامل خارجی در اوضاع اجتماعی ایران پدید آمده است آثار جنگها و صف آرائی ها بکثرت دیده میشود.

..... اما ایرانی امروز با این همه در این صد سال اخیر بی آنکه میان کشور ایران با ایرانی صدسال و هزار سال پیش فرقا دارد و يك کشور بیگانه جنگی درگیرد که منتهی بشکستی مانند شکست داریوش از اسکندر شود بانفوذ تدریجی و ملایم تمدن و آداب و رسوم اروپائی انقلابی در طرز زندگانی ملت ایران آغاز شده است که شاید از حیث اهمیت نظیر آنرا در تاریخ این کشور نمیتوان پیدا کرد.

البته هنوز صد يك نتایجی که این تغییر وضع در پی دارد آشکار نگردیده است ولی اگر بدقت بنگریم آنچه نیز تا کنون واقع شده در جای خود بی نهایت مهم و قابل توجه میباشد تا آنجا که میتوان گفت: فرق بین ایرانی امروز با ایرانی صد سال پیش بمراتب بیشتر از تفاوتی است که ایرانی قرن سیزدهم هجری با ایرانی قرن سوم داشت.

در تحول مادی و معنوی خود فرمانبر قواعد طبیعی و قوانین اجتماعی هستیم تمدن خود را در همه اقطار کیتی منتشر سازند و ایرانیان نیز در غالب موارد بطوع و رغبت میخواهند که مغرب زمین را سرمشق خود قرار دهند ولیکن از این نکته غافل نتوان بود که در عصر ما پیشرفت علوم و ترقی صنایع و ازدیاد و تکمیل وسائل حمل و نقل و محابره و توسعه دایره احتیاجات مادی و معنوی انسان ضرورتی پدید آورده است که ایرانیان و اروپائیان چه بنخواهند و چه نخواهند تحولی که در زندگانی ظاهری و باطنی ملت ایران آغاز شده است همچنان ادامه خواهد یافت.

مردم این سرزمین نیز در این تبدیل و تغییر بیش از هر چیز محکوم حکم قواعد طبیعی و قوانین اجتماعی خواهند بود.

بهمان دلیل که در این کشور مرد لشکری پس از آشنائی با توپ و تفنگ، نیزه و شمشیر و کرز و کمان را بیکسو نهاد و خط جاده های « با قلم یانوشته » و شبیه به متون و حواشی چم اندرچم جنگهای قدیم بشاهراه های عربضتر و طویلتر و مستقیم تر از ستونهای جراید مبدل گردید، بهمان دلیل، دبستان جای مکتب و سینما و کافه

جای چارسو و قهوه خانه را گرفت. دختران و زنان نیز پرده از رخ برافکندند و بازار سخنگوی رادیو گرمتر از نفس مهر که گیران و قصه پردازان چرب زبان شد. دیری نخواهد کشید که پنجه آهنین ماشین خود کار کشت و درو نیز کیسوان طلائی خرمنهای گندم را از کف ابزار باستانی کشا و رزی خواهد ربود و مثلاً روستائی خرد سال هنگامی که معنی کلمه داس را از پدر خواهد پرسید دهقان سالخورده نقش ماه نو را در مزرع سبز فلک بوی نشان خواهد داد*

بعضی چنان میپندارند که در این صد سال اخیر تنها صورت ظاهر زندگانی ایرانی کما بیش دیگرگون شده ولی در افکار و عقاید وی هیچگونه تغییری روی نداده است. البته این تصور بحکم منطق راهی و باطل است زیرا از طرفی تأثیر اوضاع و احوال مادی انسان در حیات معنوی وی امری مسلم می باشد و از طرف دیگر همچنانکه « میان مسجد و میخانه راهی است » در عوالم اجتماعی نیز میان صور و معانی و مبادی و غایبات روابط متعددی از قبیل رابطه لازم و ملزوم و علت و معلول و مقدمه و نتیجه وجود دارد. گاهی تبدلات ظاهری نشانه دواعی باطنی و هنگامی استحاله های درونی مؤید و محرک نمایشهای خارجی است.

در مرزهای جبر و اختیار
البته ایرانی صد در صد اروپائی نشده و نخواهد شد و نباید شود ولیکن هیچ قومی چه آسیائی و چه اروپائی از پذیرفتن تصرفاتی که دست روزگار بمدد کیمیا گران علم و تجربه و ذوق و صنعت و احتیاج و اختلاط، در احوال و اوضاع جسمانی و روحانی فرزندان آدم میکند گریز و گریزی ندارد.

با این همه، اختیاری با این اجبار آمیخته است و ملل هوشمند آنهاست هستند که مرزهای جبر و تفویض را بزودی تشخیص دهند و در هر رشته از شئون حیاتی در فرا گرفتن و پدید آوردن آنچه فرا گرفتنی و پدید آوردنی است تأخیر و تأمل روا ندارند و در نگاهداشتن آنچه نگاهداشتنی است بجان بکوشند.

* - مزرع سبز فلک دیدم و داس ماه نو بادم از کشته خویش آمد و هنگام درو

تحولات و جریانهای گوناگونی که در چنین مواقع بحرانی در ادبیات ملل ایجاد میشود دلکشترین و گاهی دشوارترین مباحث را برای اهل تحقیق فراهم میسازد.

ادبیات ما هم نامریر دیگرگون میشود
 امروز ادبیات ایران نیز در نتیجه عللی که بدانها اشارت رفت دچار چنین تحولی است و اگرچه هنوز در سطح دریای افکار و ذوقیات فارسی زبانان طوفانی برنخاسته است ولی در اعماق این لجه بیکران سیلها روان است و بر فراز آسمانش توده های ابر در جولان و نگران.

یکی از مشخصات این دوره تحول افراط و تفریطی است که غالباً در امور ذوقی و داوریهای ادبی خود نمائی میکند. گروهی از مردم این کشور ادبیات پرمایه ایران دیروز را مورد طعن و طنز قرار داده اند و تنها آسمان مغرب زمین را مطلع خورشید هنرهای زیبا میدانند. جمعی نیز با اعتراف بلزوم پیروی از اروپائیان در صنایع و علوم جدید، مختصر عدول از طرز فکر و بیان پیشینیان و اندک توجه بسلیقه ها و طریقه های ادبی امروز را جرمی عظیم و کاری بیهوده می شمارند.

در فاصله بین این دو گروه افراطی دسته های متعددی نیز جا گرفته اند که گاهی مانند خطوط سایه و روشن و زینب میزبان الحرارة از حدی بحد دیگر می لغزند و زمانی چون شاخه پرگار از نقطه ای بنقطه دیگر کریخته و در جستجوی راه راست و در بیج و خم سرگردانی کرد خود می چرخند.

از انصاف نباید گذشت و هیچکدام از این طبقات را نباید سرگردانی را با رفع ابهام چاره باید کرد
 بسختی سرزنش و ملامت کرد زیرا همگی تندی دارند و چون در طاس گردان و لغزان تحول افتاده اند هر کدام فراخور دانش و تجربه خود از گوشه ای بگوشه دیگر میدوند و از شاخی بشاخی میپزند.

از همین تشمت و تنوع عقاید بخوبی میتوان دریافت که در افکار ایرانیان تغییراتی پدید آمده است و هر کسی در سلوک ادبی روی بمقصد نوینی دارد ولی چون راه باریک است و افق تاریک، بیراهه های پر خار و خس و سنگلاخهای انحراف غالباً نیروها را

تلف و کوششها را هدر میکند. با اینهمه چون از رسیدن بسر منزل گزبری نیست و عاقبت « جمال کعبه عذر رهروان را خواهد خواست » باید دامن همت بر کمر زد و در اول کار با احتیاط تمام راه از چاه باز شناخت و سپس در شاهراه صواب دو اسبه بسوی مقصد شتافت.

پیداست که بزرگترین علت این سرگردانی و افراط و تفریط همان وضع مبهمی است که در تعریف ادبیات و تشخیص مقاصد و وظائف امروزی آن و از مقایسه نادرست ادبیات ایران با ادبیات خارجه و از عدم توجه به مقتضیات زمان و مکان در افکار و اذهان ایجاد شده است. باید هرچه زودتر این پرده ابهام را درید و ادبیات را آنچنانکه بوده و هست و باید باشد وصف و تعریف کرد و سازگار بودن ادبیات گذشته را با احتیاجات ادوار گذشته و لزوم هم آهنگی ادبیات امروز را با زندگانی و نیازمندیهای امروزی باز نمود.

- ۲ -

دفاع از ادبیات گذشته ایران

البته در این هیاهو و بازار آشفته از زمزمه های مخالف نباید از هیاهو نباید ترسید
هراسید و حتی تصور کسانی را که بسبب غافل بودن از معنی حقیقی ادبیات، شعر و شاعری را بیپوده میدانند و بر سعدی و حافظ عیب میگیرند و اعتراض بر اسرار علم غیب میکنند باید هم بزبان حافظ عذر نهاد و یقین داشت که در باب شعر و ادب در اشتباهند و هنوز بتفاوت طرز فکر و بیان شاعرانه با روش و گفتار فلسفی و دینی و اخلاقی و علمی پی نبرده اند و چون نبینند حقیقت ره افسانه زنند.

شاید اگر امروز بلبلان سخنگوی شیراز هم زنده میشدند و همهمه مخالفان را میشتپدند بجای آنکه خشمکین شوند بر کمرهای آنان دریغ میخوردند و از راه شفقت در هدایت گمشدگانی که دعوی پیشوائی دارند میکوشیدند.

سنائی هم اگر سر از خاک بر میآورد و بعضی از فرزندان ایران را میدید که از آسیب تند باد انقلاب و گرم و سرد دوره تحول اعتدال ذوقی خود را از دست داده و از درك لذات معنوی محروم شده اند با مهربانی آهسته در گوش آنان میگفت:

جان پدر

چه شوی با کلاه برهنه / چه روی بازگام در گلزار!

پیام به مدعیان اصلاح
منهم در این گفتار قصد معارضه با آنان ندارم و اگر احتیاجی باحتجاج و استدلال باشد این کار را بموقع دیگر میگذارم ولی چون از دردشان آگاهم فقط بنام غمگساری و بانهایت ادب بآنها میگویم که اگر واقعاً هم نیت پاک و قصد اصلاح دارید در انتخاب وسیله بخطا مبروید زیرا ایرانیان و بیگانگان چند تن مرد نامی را از نوابغ و مفاخر ادبی ایران می شمارند و کسیکه در انتقاد آثار و افکار آنان حد ادب و انصاف و احترام را نگاه ندارد مردم حتی بشنیدن سخنان حق او رغبتی نخواهند داشت. آیا جایز است که در مقام نصیحت پسری سخن خود را بادشنام و ناسزا در باره پدر او آغاز کنید؟ بهوش باشید و در این هوای مه آلود با چشم نزدیک بین و بازوی لرزان قلب مادر و یا پیشانی فرزندان خود را آماج تیر خطا قرار ندهید.

اگر خدای نخواسته با وسوسه اهریمن خود پرستی چنان میپندارید که تاریخ جهان افتخار این مخالفت و شهرت را برای اولین بار بنام شما ثبت خواهد کرد بدانید که در دفتر کهنه روزگار این بحث تازه نیست و میتوانید سرگذشت و سرنوشت اینگونه طغیانها و عصیانهای ادبی را از تاریخ ادبیات هر کشوری پرسید و جواب بشنوید و آنگاه در باره خود نیز داوری کنید.

سرگذشت دوگمراه
دانشمندان گرامی دو باره روی سخن را بشما که در این مجلس حاضرید بر میگردد و من نمی میکنم با توجه به سؤالی که خواهم کرد بر من منت بگذارید. آیا گوینده و نویسنده عقاید و عباراتی را که اینک نقل میکنم میشناسید:

« شاعری مکتب بد اخلاقی است » ، « شعر با خرد سازگار نیست » ، « من از کار خنده‌آور مردمی در شکفتم که عمداً دست بشیوه‌ای زده‌اند که نتوانند مقاصد خود را بدرستی و آسانی بیان کنند. »

سروران من امروزها گوش شما بحدی با اینگونه عبارات آشنا شده است که شاید فوراً گمان برید من آنها را از مقالات بعضی از روزنامه‌ها و مجلات تهران در این چند سال و چند ماه اخیر استخراج کرده‌ام . ولی چنین نیست .

جمله اول که شنیدید خلاصه عقاید مردی است انگلیسی بنام « استفن گاسن »^۱ که چهار قرن پیش و بسال ۱۵۷۹ میلادی در باره شعر و شاعری لب بناسزا گشود . و دو عبارت دیگر از « آنتوان هودار دو لاهوت »^۲ فرانسوی است که در اواخر قرن هفدهم و اوائل قرن هیجدهم میلادی میزیست . امیدوارم در باره این دویاغی انکار پیشه نیز که دیربست لب از گفتار فرو بسته‌اند باشتاب و بیرحمی داوری نفرمایید و اوضاع زمان و محرومی آنها را از سرمایه ذوق و هنرمندی عذرخواه آنان بدانید . استفن گاسن از کسانی بود که در تاریخ انگلستان بنام « پوریتن » خوانده میشوند و عقاید آنان از حیث خشکی و پای بندی بظاهر احکام دینی و مخالفت با امور ذوقی بافکار کسانی شبیه بود که در ایران بنامهای مختلف از قبیل قشری و متعصب و زاهد ظاهر پرست و مدعی غافل از اسرار عشق و مستی و غیره معروف بودند . زینانهائی نیز که با نشر عقاید این طایفه بر شعر و هنر انگلستان وارد آمد مشهور است . گذشته از این در سده شانزدهم و هفدهم که عهد رستاخیز معنوی و دوره تحول عظیم ادبیات انگلیس بود شعر و شاعری مورد توجه خاص قرار گرفته و این افتخار دیکه حسد مخالفان و مدعیان حمایت از اخلاق حسنه و خاصه بیخبران از رموز هنرهای زیبا را بجوش آورده بود .

نغمه مخالفی نیز که يك قرن بعد در طبله ساز بد آواز « لاهوت » فرانسوی پدید ظاهر آ با انگشت آن بیچاره ولیکن با مضراب حوادث و علل اجتماعی و در

۱ - Stephen Gosson ۲ - Antoine Houdare de La Motte

بزم افسرده شعر آن روز فرانسه نواخته میشد. زیرا دیرگاهی بود که بین پیروان ادباء قدیم یونان و روم و طرفداران برتری معاصرین برقدما و همچنین میان اهل ذوق و ارباب علم نزاع بزرگی در گرفته و کرد و غبار اعتراض و انتقاد و طعن و طنز پهنه پهنای سخن را تیره ساخته بود. از سوئی در نتیجه رواج فلسفه « دکارت »^۱ فرانسویان در هر مقوله ای ب جستجوی برهان عقلی افتاده بودند و مزاجهای افراطی این بحث را تا سر حد لطیفه های نهانی « که شعر از آن خیزد » میکشاندند. از سوی دیگر مشعل پر فروغ آثار و هنرهای یونان و روم قدیم هنوز بر دل و جان شیفتگان زیبایی پرتو فشانی میکرد و با آنکه منطق و تجربه در اثبات تفوق متأخران بر پیشینان میکوشید ولی در دیده اغلب هنر دوستان هنوز سحر فرانسوی با معجزه یونانی یارای پهلوی زدن نداشت. در این کشمکش پهلوانان نام آوری مانند « راسین »^۲ و « بوآلو »^۳ و « لافونتن »^۴ از طرفی و « پرولت »^۵ و « فونتئل »^۶ و « سنت او رموند »^۷ از طرف دیگر دست و پنجه نرم کرده و بجائی نرسیده جان بجان آفرین سپرده بودند.

در چنین گیروداری که هنوز تند باد انقلاب فکر و ذوق در دامنه های آلپ بسختی میوزید و چند صباحی میدان از حریر قوی دست خالی بود لاموت اسب دعوی میساخت و سر سرسام گرفته را بر در و دیوار میزد و اشتلم میکرد. اما این کشمکش دیری نیامید. عاقبت حق مطلب ادا شد و هر دو گروه سر بفرمان داور انصاف نهادند. شعر و شاعری نیز پایدار ماند بزودی « ولتر »^۸ پدید آمد و بشعر فرانسه رونق نوینی بخشید و لاموت از زبان « روسو »^۹ جوابها و هجوها شنید. از آن روز تا کنون نیز چشمه زاینده ادبیات فرانسه خشک نشده است و گویندگانی

۱ - Descartes ۲ - Racine (Jean) 1639 ۳ - Boileau (Nicolas) 1639-1711 ۴ - La Fontaine (Jean de) 1621-1695 ۵ - Perrault (Charles) 1628-1703 ۶ - Fontenelle 1657-1757 ۷ - Saint-Evremont 1610-1703 ۸ - Voltaire 1694-1778 ۹ - Rousseau (Jean-Jaques) 1712-1778

• - لطیفه ایست نهانی که عشق از آن خیزد که نام آن نه لب لعل و خط زنگاری است

مانند «لامارتین^۱» و «هوگو^۲» و «وینی^۳» «بودلر^۴» و «رمبو^۵» و «پوال والر^۶» و «کلودل^۷» آتش آسمانی شعر را در سینه خود و هم‌میهنان فروزان نگاه داشته‌اند.

امروز هم فرانسویان هنگام یاد از لاموت روان آزرده او را باعذرهای مقبولی شاد میکنند و میگویند: بر او رحمت آرید زیرا گذشته از اینکه یکی از فرزندان نفرین کرده دوره تحول بود و با آنکه خودش در اوایل حال شعر میگفت از موهبت ذوق سلیم نصیبی نداشت و درست مانند مرد نایبانی که در باره رنگ گلها اظهار عقیده کند او هم از رموز شعر سخن میراند.

در باب شکست و رسوائی همکار انگلیسی لاموت یعنی «استفن تاسن» نیز که ذکرش گذشت همین بس که بگوئیم آن بیچاره هم تالب باعتراض گشود خامه توانای «سیدنی^۸» در رساله دفاع از شعر همت بردهانش کوفت و «اسپنسر^۹» در کتاب موسوم به «شاعر انگلیسی» شاعری را هم پایه پیغمبری و برتر از همه علوم شمرد^{۱۰} خدای انگلستان نیز خاموش نشست زیرا در همان روزها آتش فشان طبع «شکسپیر^{۱۱}» بزرگ خروشیدن گرفت و پس از وی نیز تا امروز ملت انگلیس با شکسپیر و شعرای بزرگ دیگر مانند «شلی^{۱۱}» و «لورد بایرون^{۱۲}» و «کیپلینگ^{۱۳}» همچنان نرد ارادت میبازد.

ناگفته نگذارم که منظور من از اشاره باین دو مثال تطبیق کامل اوضاع ادبی انگلیس و فرانسه قرون ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ با اوضاع امروزی ایران نیست بلکه

۱ - Lamartine (Alphonse de) 1790-1869 ۲ - Hugo (Victor) 1802-1885
 ۳ - Vigny (Alfred de) 1797-1863 ۴ - Baudelaire (Charles) 1821-1867
 ۵ - Rimbaud (Arthur) 1854-1891.
 ۶ - Valéry (Paul) 1871 ۷ - Claudel (Paul) 1868 ۸ - Sidney (Philip) 1554-1586
 ۹ - Spencer (Edmond) 1552-1599
 ۱۰ - Shakespeare (William) 1554-1616 ۱۱ - Shelley 1792-1822
 ۱۲ - Byron 1788-1824 ۱۳ - Kipling (Rudyard) 1865.

پیش و بستی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا

مقصود نشان دادن نمونه‌ای از انحرافهای ذوقی و طغیانهای فکری در ادوار تحول و اشاره بسرنوشت رقت انگیز مظاهر این انحراف میباشد .
در کارخانه عشق از کفر ناگزیر است آتش کرا بسوزد گر بولهب نباشد

پس اگر در ایران فقط گاهگاهی سخن از بیهودگی شعر و شاعری
آینده ادبیات
می‌رود دور نیست که فردا در باره بیهوده بودن ادبیات و همه
هنرهای زیبا نیز زمزمه‌هایی بگوش برسد زیرا دامنه این بحث که تازه آغاز شده
است دراز است . ولیکن شکی نیست که تا جهان برجا و تاهنگامه هستی بیاست آدمیزاد
برای بیان دردها و آرزوها و امیدها و شادی‌ها و غمهای خود با هنر و ادب سروکار
خواهد داشت و این چنگ دلاویز و تسلی بخش را هرگز از کف نخواهد هشت .
البته ممکن است که با دیگرگون شدن اوضاع زندگی آرزوهای دیرین برآورده
و دردهای کهن فراموش شوند ولی بی درنگ رنجها و خوشیهای دیگری جای آنها را
خواهد گرفت و اگر دست حوادث و سائل امروزی بیان لذت و الم را از ما بگیرد
وسائل دیگری را جانشین آنها خواهد کرد .

کسانیکه خیال میکنند با پیشرفت علوم طبیعی و ریاضی ادبیات و هنرهای
زیبا از سمیتی رخت بر خواهد بست بخطا میروند زیرا حکمتی که در نهاد آدمیزاد
خود پرست مهر پدیری و مادری را وسیله بقاء نسل انسانی کرد آرزوهای دور و دراز
هنرمندان و شوق رسیدن بکمال و جمال را مقدمه و محرك پیدایش هر پیشرفتی در علم
و صنعت قرار داد و اگر چنین نبود هیچ مخترع و کاشفی آرام و آسایش خود را که
عقل و اعتدال بر آن حکم میکند بر هم نمیزد و در آرزوی درک نکته‌ای و یا کشف
مجهولی خور و خواب را بر خود حرام نمیساخت . در اینجاست که عقل و عشق و
علم و هنر بهم میرسند و روابط محکم بین خیال و عمل و خواهش و کوشش
پدیدار میگردد و هنرمند و عالم در کار یکدیگر بدیده احترام و آشنائی و
یگانگی مینگرند .

آشکارا باید گفت که امروز غالب ایرانیانی که پی بیاطن تمدن
و فرهنگ اروپائی نبرده‌اند در این اشتباهند که اروپائیان طومار

زهر و باد زهر

معنویات و تفکرات و تخیلات را یکباره درهم پیچیده و صرفاً در دریای مادیات و زندگانی بهیمی غوطه میخورند. از اینرو گروهی بیم آن دارند که ملت ایران با توجه با ادبیات دنیای معاصر از اوج روحانیت بحضیض حیات پست حیوانی بگراید، غافل از اینکه بر فرض محقق بودن چنین وضعی در اروپا با بزرگترین عاملی که امروز در مغرب زمین بنفع معنویات با مادیات در جنگ است همان ادبیات میباشد و ایران که امروز ناگزیر ظواهر تمدن اروپا را فرا میگیرد اگر از توجه بفرهنگ اروپائی سر باز زند بسر نوشت کسی دچار خواهد شد که جام زهر را بی تأمل بسر کشیده و از خوردن پاد زهر خودداری کند.

البته در این تمثیل جای مناقشه نیست و بی شک هرگونه عقیده زهرپاشی که در شاهراه مدنیت جدید دست و پای ما را دچار تشنج کند بمراتب کشنده تر و جانکزاتر از زهریست که داروگر تازه کار علم و صنعت در شربت آسایش اروپائیان فرو چکانده است.

اکنون باید دید ملت ایران در این دوره تحول چه وظائفی دارد و چگونه میتواند در چنین برزخ پر آشوبی اجبار را با اختیار و اقتباس را با ابتکار بیامیزد تا در ضمن همرنگی با جمعیت ملل

هزار نکته باریکتر
ز هو اینجاست

شخصیت فکری و ادبی و خصوصیات قومی خود را از دست ندهد.

در اینجا دشوارترین بحثها بمیان میآید و از مختصر لغزش افراط و یا تعصب بیجایانهای بی شمار میزاید. چنانکه در پیش

ریان مقایسه های غلط

گفته شد بزرگترین خطری که امروز ارکان فکر و ذوق ایرانیان را می لرزاند همان داوری های سطحی در خصوص ادبیات ایران و اروپا و عقاید ناسنجیده ایست که در پیرامون آن دو و یا بعنوان دفاع و انتقاد از آنها بر زبانها میگذرد.

غالباً کسانی که آثار ادبی زبان فارسی و زبانهای خارجی را میسنجند لزوم توجه بکیفیات زمانی و مکانی را فراموش میکنند مثلاً هنگامیکه از خواندن آثار گویندگان و نویسندگان نامی قرن نوزدهم و بیستم اروپا لذت میبرند دز صدد مقایسه آنها با گویندگان و نویسندگان بزرگ ایرانی که لااقل شش هفت قرن پیش از این میزیسته اند

برمیآیند و چون احساسات و عواطف حاکی از روحیات قرون جدیده را در آثار خارجی بیشتر و در آثار قداماء خودمان کمتر میدینند لب بنکوهش قریحه ادبی ملت ایران میکشایند زیرا از رودکی قرن چهارم هجری توقع دارند که مانند «پول ورتن»^۱ قرن نوزدهم میلادی مغازه کند و از ییهقی چشم دارند که مانند «میشله»^۲ تاریخ بنویسد. میخوانند محمد عوفی در نوشتن شرح حال شاعران از حیث تحقیق و تتبع و تحلیل و تجزیه و انتقاد روش «سنت بوو»^۳ و «بیلینسکی»^۴ و «برونتیر»^۵ و «لانس»^۶ را بکار بندد و عیب زانگان در انتقادهای اجتماعی با «آنا تول فرانس»^۷ و «برنارد شاو»^۸ برابری کند. همه این توقعات نابجا ناشی از این است که مقتضیات گوناگون ادوار مختلف ادبی و رابطه مقدمه و نتیجه را در ادبیات فراموش میکنند و بعبارت دیگر در همه حال و در همه جا از همه کسی همه چیز میخوانند.

البته برای مقایسه صحیح کافی نیست که کسی آثار ادبی ملتی را در زمان معینی با آثار ادبی ملت دیگر در همان زمان بسنجد زیرا اصل عمده در چنین سنجشی برابر بودن و یا نزدیک بودن و یا مربوط بودن اوضاع و احوال و طرز زندگانی و طرز فکر دو قوم بایکدیگر است و دو ملت ممکن است از این جهات در زمان واحد فرسنگها از هم دور باشند.

بسیاری از اعتراضاتی که امروز بادییات ایران میشود از این غفلت ها و اهمالها آب میخورد و البته غالباً عدم معرفت کافی بحقیقت ادبیات ایران و بیگانه و بفرموده مولوی «آفت ناشناخت»^{*} هم مزید بر علت میگردد.

آیا تنها ایرانی
مدیحه سرایی میکرد؟
مثلاً عیب جو بانی که مدیحه سرایی را مخصوص شاعران ایران دانسته
و ادبیات ایران را از این جهت مورد ملامت قرار میدهند فراموش
میکنند که نه تنها در میان اغلب ملل قدیم و بلکه در اروپای آزاد منش نیز تازمانی که

۱ - Verlaine (Paul) 1844 - 1896 ۲ - Michelet (Jules) 1798 - 1874
۳ - Sainte - Beuve 1804 - 1869 ۴ - Bieliniski ۵ - Bruntiere
۶ - Lanson ۷ - Anatole France ۸ - Bernard Shaw

دربار های پادشاهان و امرا تنها پناهگاه علم و هنر بود شاعران و نویسندگان برای تأمین آسایش و یا بمنظور دفع شر از مدیحه بردازی خود داری نمیکردند.

نه تنها شکسپیر بزرگ و اسپنسر و «کورنی»^۱ و راسین در باره پادشاهان نام آوری مانند الیزابت و لوئی چهاردهم مدیحه هامی پرداختند بلکه با صرف نظر از مثالهای معدود و نادر چه در فرانسه و چه در آلمان و روسیه و انگلستان و ایتالیا هر نویسنده و متفکر و شاعر و فیلسوفی بامدح و یا خوش آمد گوئی و یا اهداء و تقدیم آثار خود راه تقریبی بدربار پادشاه و یا مجلس شاهزاده و بزرگی میجست و حتی اگر میخوانست خود را از حمایت دربار مستغنی سازد دست توسل بدامان پاپ و یارو حایان با نفوذ میزد.

گذشته از این نه در مشرق و نه در مغرب زمین مدح و تملق تنها عادت شاعران و نویسندگان نبود. هنگامی که مرد توانائی روز را شب میگفت همه مردم و همه درباریان در نشان دادن ماه و پروین بر یکدیگر پیشی میکردفتند ولی گفته های آنان برخلاف نوشته های گویندگان و نویسندگان بر صحائف کارنامه روزگار ثبت نمیشد و مدرک و سندی برجای نمی ماند. تاریخ ادبیات ملل گواه است که فقط از آن روزیکه تشویق و عنایت جامعه نسبت به ارباب فضل و هنر جانشین حمایت ارباب قدرت شد مدح سلاطین و بزرگان منسوخ گردید و شاعران و نویسندگان که در هر حال نیازمند به مشوق و مدافعند روی سخن را از ارباب دولت با افراد ملت متوجه ساختند.

نمونه دیگری از اعتراضات اینست که میگویند شاعران ایران شکوه و ناله را شعار خود ساخته بانگوهش روزگار و اشاره به بیوفائی و ناپایداری آن مردم را بستنی و تنبلی و بدبینی و هوسرانی و باده گساری

آبادکایت از روزگار
مخصوص هنرمندان
ایران است؟

کشانده اند.

این معترضین شاید چنان پنداشته اند که گویندگان و نویسندگان اروپا دنیا را بهشت موعود و اهل دنیا را فرشتگان بی عیب و نقص خوانده زندگانی را جاودانی و حیات انسانی را فارغ از دغدغه نگرانی و پریشانی و پشیمانی شمرده اند

چنین تصویری و چنان ادعائی پایه‌ای جز عدم معرفت بروحیات و افکار و عواطف بشری اعم از آسیائی و اروپائی نتواند داشت.

آدمیزاد از روز نخست فراخور تصورات و نیازمندیهای خود کمال مطلوبی فرض کرد و چون خود را همواره از آن دور دید متناسب ساختمان بدنی و روحی خود احساساتی حاکی از امیدواری یا نومیدی، صبر و یا بی‌تابی خوشبینی و یابدبینی ظاهر ساخت و غالباً نفرینها و نکوهشها بیش از ستایشها و آفرینها فرزندان آدم را بنقائص موجود و لزوم رفع آنها متوجه کرد. البته در چنین جهانی ارباب ذوق و هنر که حساسترین و باریک بین ترین افراد خانواده بشری هستند عیب‌ها و زشتی‌ها و زبونیها را مانند زیبایی‌ها و هنرها و لطافت‌ها زودتر و بهتر از دیگران در می‌یابند و بگردار آئینه روشن نقش خوب و بد را در برابر بینندگان می‌نهند چه بسا ناله‌های جانگداز و حتی فریادهای یأس و یزازی نویسندگان و شاعران مردان کار را بچاره جوئی بر انگیزند و بدین طریق معنی «در نومیدی بسی امید است» آشکار گردیده است.

صاحب نظران دانند که در ادبیات دنیا از قدیمترین آثار تا جدیدترین بهره‌ها که روی آسمان همین رقص است آنها حزن و ملالی نهفته است که حاکی از شوق نهانی و صول بکمال و مبنی بر مصلحت اجتماعی و فلسفی و ادبی خاصی میباشد. همچنانکه داروگر دانا تلخ و شیرین و زهر و تریاق را بهم می‌آمیزد و شربتی علاج بخش می‌سازد دست طبیعت نیز برای گرداندن دستگاہ عظیم اجتماع از دو نیروی منفی و موجب که یکی بیزاری و ناخرسندی و مشکل پسندی هنرمندان آرزو پرست و دیگری خوشبینی و امیدواری و نشاط مردان عمل باشد بحد مساوی استفاده میکند.

در میان اقوام جهان عزم و ازاده و کوشش ملل انگلیس و روس و آلمان سرمشق و ضرب المثل است با اینهمه شاید در ادبیات هیچ ملتی باندازه ادبیات این ملل افکار حزن آمیز پیدانشود. مگر در آثار بشکسپیر و «گوته»^۱ جانگدازترین فریادهای روح انسانی بگوش نمیرسد؟ مگر انگلستان و آلمان مهد پیدایش ادبیات «رومانتیک»

با آنهمه سرمایه درد و اندوه و وصف ویرانه ها و گورستانها و نا کامیها و نومیدبهنایست؟ مگر نمره های وحشت زا و نفرین های زهر بار « هاملت »^۱ شکسپیر مانع از این شد که انگلستان معاصر شکسپیر در نبرد دریائی « آرمادا »^۲ پیروز مند شود و سیطره خود را بر جهان بگستراند با مگر وصف نا کامی « ورنر »^۳ و حیرت و عصیان روحانی « فاوست »^۳ گونه سد راه تشکیل وحدت ملی آلمان گردید؟

حس رحم و شفقت بی مانندی که مایه افتخار و امتیاز ادبیات روسیه است بیش از هر چیز مرهون ناله های اندوهباری است که نویسندگان و گویندگان روسی هنگام توصیف بدبختیها و تیره روزیهای بیچارگان از دل دردمند بر آورده اند. شاعر نامدار روسی « پوشکین »^۴ با آنکه خوش بینی را شعار خود ساخته بود می گفت: « سرودهای شاعران بزرگ و دختران بو خاسته ما آمیخته باندوه است اما شنیدن این نغمات حزن انگیز برای مالذتی بی پایان دارد... »

در آن روزگار نیز که سپاهیان فرانسه زیر فرمان « ناپلئون اول » از یرنه تامسکو و از وادی نیل تا بلژیک و هلند می تاختند « شاتو بریان »^۵ در داستان « رنه »^۶ می نوشت: « در هر کشوری ترانه های طبیعی انسان غم انگیز است - قلب ما بسان سازی ناقص و مانند چنگیست که چند تار آن کسینخته است و چون بخواهیم از این چنگک نغمه شادی بر آوریم باید زخمه بر تارهای مخصوص بیان غم و اندوه بزنیم. »

شاتو بریان چنان میگفت و پیش از او « کورنی » و « راسین » و سایر پیشوایان سبک کلاسیک نیز با آنکه رعایت وقار و اعتدال در بیان احساسات را خمیر مایه صنعت میدانستند غالباً داستانها را که حاکی از سرگذشت غم انگیز پهلوانان عشق و وظیفه بود موضوع نمایشنامه های خود قرار میدادند و با ایجاد حزن و رقت در قلوب تماشاگران به تزیین و تزکیه نفوس میکوشیدند. مولیر هم که جهانی را می خنداند با تازیانه هائی که

۱ - Hamlet ۲ - Armada ۳ - Faust ۴ - Pouchkine
 (Alexandre) 1799 - 1837 ۵ - Chataubriand 1768 - 1847
 ۶ - René

در نمایشنامه های فکاهی بر سروروی خود خواهی و آزو دروغ ورشک و دورروئی
میزد زهر خندها در گفتار خود نهفته داشت .

مگر در ادبیات عهد جاهلیت عرب که وصف مردانگی و دلآوری پهلوانان موی
بر تن شنوندگان راست میکرد رثاء و ندبه و زاری بر ربیع و اطلال و دمن تاب و توان
از دلها نمیر بود ؟

پس شاعران و نویسندگان ایران که با داشتن طبع حساس و قلب ازبرگ گل
نازکتر شاهد آنهمه مصائب تاریخی و آلام اجتماعی بودند چگونه میتوانستند از بیان
درد ها و غم ها خاموش باشند و دم در کشند ؟ با این همه کسانی که در آثار سعدی
و حافظ جز فریاد و فغان و نومیدی نمی بینند چرا آنهمه پنندهای راجع به کوشش
و پایداری و گذشت و وفاداری را فراموش میکنند ؟

مثال را انصاف بدهید آیا در ببحوجه خونریزی مفعول و ماتمزدگی و مأیوسی
ملت ایران کدام وحی آسمانی تسلی بخشی بهتر از این چند بیت حافظ میتوانست
در دلهای افسرده آتش امید برافروزد :

یوسف کما گشته باز آید بکنعان غم مخور

کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور

هان مشونومید چون واقف نه ای زاسرار غیب

باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

در بیابان گربشوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنشها گر کند خار مگیلان غم مخور

گرچه منزل بس خطرناکست و مقصد ناپدید

هیچ راهی نیست کورانیست پایان غم مخور

در مقام مقایسه ایراد های دیگری نیز بر ادبیات ایران میگیرند
مثلاً میگویند در آثار ادبی فارسی تنوع از حیث شکل و معنی
بسیار کم است و تقلید بر تصرف و اغراق بر تناسب و تکلف

آیا ایراد های دیگری
نیز بر ادبیات ما وارد
است ؟

و تصنع بر سادگی و عشق مجازی و ساختگی بر عشق طبیعی و حقیقی و زیور و پیرایه بر زیبایی و لطف واقعی غلبه دارد.

همچنین گفته میشود که شاعران و نویسندگان ایران بوصف مناظر طبیعی و دقائق مربوط به عواطف انسانی از لحاظ روانشناسی آنچنانکه باید توجه نکرده‌اند و از اهمیت تمثیل و تجسم وقایع و فن نمایش غافل بوده‌اند. گروهی نیز از مشرب عرفانی غالب ارباب ذوق ایرانی سخت برآشفته‌اند.

شماره کسانی هم که بگمان خود ادبیات فارسی را از حیث ضعف جنبه اجتماعی و ندرت اشارات راجع به مین پرستی و مناعت و غرور ملی تهی دست می‌یابند و نکوهش میکنند کم نیست.

اغلب این ایرادات ناشی از عدم اطلاع و معرفت کافی بتاریخ و حقیقت ادبیات و کاملاً غیر وارد است. بعضی از آنها که از مقایسه سطحی و نادرست بین ادبیات ایران و خارجه حاصل شده است پس از تأمل شایان و آشنائی با سابقه سیر و تحول ادبیات خارجی از میان میرود زیرا همان کیفیاتی که خاصه و یا عیب منحصر ادبیات ایران شمرده میشود در ادبیات کشورهای بیکانه نیز مشهود میگردد. پس از تجزیه و محاکمه صحیح مطالبی باقی میماند که صحت آنها را منکر نمیتوان شد ولی اگر در چگونگی و دلائل وجود آنها نیز دقت شود معلوم میگردد که اگر در ادبیات گذشته ما نواقصی از حیث دور افتادن از کمال ممکن و تکامل نسبی موجود است مسئول آن تاریخ ایران است نه ادبیات ایران.

مثلاً انکار نمیتوان کرد که فن نمایش بمنظور تقلید حوادث واقعی و یا خلق و تصور وقایع در عالم خیال و تصویر آنها در خارج جز در مراحل ابتدائی و کاملاً عامیانه در ایران رواجی نداشته است لیکن پس از درک موجبات ترقی این فن در اروپای پیش از قرون وسطی و بعد از آن و با توجه بموانع پیشرفت آن در ایران خاصه بعد از اسلام بخوبی ثابت میشود که در اینگونه مباحث هم ادبیات گذشته ایران را باسانی مقصر نمیتوان شناخت.

اعتراضاتی که بعضی از آنها را شمردم باید هر يك در جای خود مورد بحث و مطالعه کامل قرار گیرد و پس از تحقیق کافی جواب آنها داده شود و اگر من بیم آنرا نداشتم که شما در این محضر شریف همه آن اعتراضات را کنار گذاشته و اطناب مرا مورد اعتراض قرار دهید عقاید و دلائلی را که در باره هر کدام از آنها دارم بیان می‌کردم و اگر در آینده مجال باشد قیام باین واجب را از وظائف خود خواهم دانست زیرا معتقدم که یکی از جهات سرشکستگی ادبیات کنونی ایران و بزرگترین علت حس تحقیر و انکاری که در بعضی از کورته نظران نسبت بمواهب ادبی قوم ایرانی پدید آمده است اینگونه ایرادات کور کورانه است.

تا گفته نماند کسانی هم که بی محابا در طریق انکار قدم میزنند
باید هرچه زودتر
خود و دیگران را
بشناسیم
و باسانی اظهار عقیده میکنند آنهایی هستند که ادبیات ایران را بخوبی
نمیشناسند و در باره ادبیات اروپا نیز جز نمونه های شکسته بسته
و یادگار های جسته گریخته ای از معاشرتهای زمان توقف در فرنگ و با تماشاخانه های
مخصوص بیکانگان در پس کوچه های پایتخت های مغرب زمین چیزی بدست ندارند
و با کسانی میباشند که بعضی از ترجمه های نارساو پریشان و با مطالعات و یادداشتهای
تفنن آمیز بی نظم و ترتیب را اساس دعوی سست خود قرار داده اند.

پس اگر معرفت اولین شرط احراز حقیقت است ملت ایران هرچه زودتر
باید در صدد شناختن خود و دیگران برآید و تا این مهم انجام نگیرد ادبیات ما
مانند سایر امور بازیچه عقاید افراطی و تفریطی از قبیل حقیر شمردن خود یا دیگران
و یا غلو در حق یکی از این دو خواهد بود. بدیهی است که اگر در جاده معرفت
با چشم باز و فکر بیدار قدم زنیم خود شناسی و بیکانه شناسی هر دو مؤید یکدیگر
خواهند شد و با شناختن خود بوسیله دقت در احوال دیگران و با شناختن دیگران
در ضمن رجوع باحوال خود بحقیقت مطلق انسانی نیز که ادبیات همه ملل پرتوی
از آن است پی خواهیم برد.

-۳-

بسموی آینده

بجمل آنچه در پیش گفته شد این است که خواه در مقام قضاوت
 تنها افتخارات ادبی گذشته برای ما کافی نیست
 نفس الامری و خواه در ضمن مقایسه نقص مهمی که حاکی از ضعف
 قریحه ادبی و استعداد فکری و ذوقی ملت ایران در روزگار گذشته
 باشد مشهود و نمیکردد اگر ادبیات دیروزی ما از پدید آوردن بعضی از انواع و آثار
 محروم مانده سبب آن وجود موانع و فراهم نبودن مقتضیات بوده است، حتی میتوان
 گفت که ادبیات ایران چون احتیاجات روحی پدران ما را بخوبی بر میآورد و کاملاً
 متناسب با اخلاق و عقاید و طرز زندگانی آنان بوده هیچگونه بحثی بر آن وارد نیست.
 همچنین نباید فراموش کنیم که قسمت بزرگی از این آثار چون سروکار با عوامل جاودانی
 و عواطف و حالات تغییر ناپذیر انسانی دارد مانند غزلیات حافظ و رباعیات خیام همواره
 ورد زبان و زبان حال ایرانیان و جهانیان خواهد بود.

ولیکن با همه این افتخارات نمیتوانیم ادعا کنیم که ادبیات دیروزی
 صد در صد برای بیان افکار و آرزو ها و تصویر حیات امروزی ما کافی
 و وافی می باشد.

در ادوار گذشته هر فرد فارسی زبان که با ادبیات آشنائی داشت فراخور مسلك
 و مشرب و آئین زندگانی بانوع مخصوصی از آثار ادبی مأنوس میشد و غالباً نمونه و مثال
 خارجی توصیفاتی را که شعراء و نویسندگان از نشأ های گوناگون اجتماعی و اخلاقی
 میکردند بچشم میدید.

مثلاً کسی که در عالم طریقت قدم میزد همینکه در غزلهای مولوی از پای کوبی
 و دست افشانی و خروش های مستانه اشارتی می شنید بیشتر از يك تن ایرانی عرفان
 دوست امروزی منقلب و متوجه میشد زیرا خود او بقول اروپائیان در عوالم عرفانی
 « زیسته » و بارها در مجالس ورود و سماع صوفیان راه یافته « نعره ها زده » و « وقتها
 خود را داشته » بود. برای چنین کسی هر غزل و هر بیت و هر کلمه ای معنی دیگر

داشت و حکایت از سرگذشتی و اشاره بیک امر واقعی میکرد. چنانکه از روحانیان مسیحی نیز کسانی که دم از تهذیب نفس و تعذیب جسم میزدند و باین گفتار عمل میکردند معنی سخنان و چگونگی حالات پاسکال را در این مورد بهتر از ناز پروردگان درباری درمی یافتند زیرا خود آنان نیز سالها در دبرهای تار بیک معتکف شده و جامه های خشن پوشیده بودند و اگر می شنیدند که پاسکال در راه ریاضت زنجیر سرد آهنین بریکر برهنه می بست باسانی باور میکردند.

همچنین وصفی که فردوسی از صف آرائی ها و جنگهای تن بتن و نبرد همگروه و نیزه بازیها میکرد در مرد لشکری دیروز هیجان خاصی ایجاد مینمود زیرا خود آن مرد منظره میدان نبرد را آنچنانکه فردوسی نشان میدهد بارها با چشم دیده و تماشاگر و بابازیگر این میدان شده بود.

بزم هائی هم که نظامی در منظومه های عاشقانه میآراست و طرز گفت و شنود و پیغام و رفتاری که برای دلدادگان می اندیشید با صرف نظر از اغراق ها و شاخ و برگهای شاعرانه چندان دور از عادات و آداب زمانهای گذشته نبود خلاصه آنکه ادبیات گذشته ما با زندگی پیشین هم آهنگی داشت.

ولی ایرانی امروز بهمان اندازه که باشنائی با طرز فکر و چگونگی ادبیات معاصر ما باید
احوال پدران خود نیازمند است، حتی بیشتر از آن، بوصف حالات
هم آهنگی کند

و تصویر اوضاع و بیان روحیات کنونی خود احتیاج دارد.

این نکته مسلم است که در برابر چشم و روح ما زندگی مادی و معنوی رنگ و معنی دیگر گرفته است و آثار این تغییر ناگزیر باید در عالم ادبی و هنری ما ظاهر شود. اگر بخواهیم به هنر و ادب گذشته خود اکتفا کنیم غالب لذتها و آرزوهائی که برای پیشینیان ما کاملاً طبیعی و حقیقی بود برای ما مصنوعی و مجازی خواهد شد.

اگر خواستاریم که ایرانی امروز با ادبیات زاغ ترو از برکات و نوازش های خداوند فیض و الهام و امید و تسلی بهره مندتر شود باید کودالی را که بین عواطف و افکار دیروزی و امروزی دهن باز کرده است هر چه زودتر پر کنیم. ادبیات معاصر

ما باید آئینه زندگانی حاضر ما باشد تا اگر نقش زیبایی در آن دیدیم شادمان شویم و اگر تصویر ناپسندیده‌ای مشاهده کردیم بجای شکستن آئینه در صدد اصلاح وضع خود برآئیم .

در زمانهای پیشین ادبیات مانند علوم اختصاص بصنف معینی داشت که طبقه ممتاز و یا خواص قوم نامیده میشدند و چون سر نوشت آثار ادبی بسته برد و قبول و مخالفت و یا حمایت آنان بود نویسندگان و شاعران غالباً در خور مشرب و مرام و فکر و سلیقه آنان سخن میگفتند . ولی از روزی که ببرکت معجزه « گوتنبرگ »^۱ باران علم و ادب در شهرها و دهکده ها بیدریغ بر کاخهای با شکوه و کلبه های محقر بیکسان باریدن گرفت و بتدریج خواندن و نوشتن حق و تکلیف همگانی شد و رقی بر کشت و ادبیات مورد احتیاج و استفاده همه افراد ملت واقع گردید . گویندگان و نویسندگان نیز ناگزیر شدند در گفتار خود با آمیختن سادگی بیان و لطف معنی چنان هنرنمایی کنند که هر خواننده با ذوقی از هر طبقه و صنفی باشد بتواند از آن لذتی ببرد و بهره‌ای برگیرد .

باید اقتضای زمان
و احتیاج زبان را
در یابیم

در اینجا بود که آسان نویسی دشوارترین کارها شد و راز صنعت سهل و ممتنع بوجهی دیگر آشکار گردید بعضی از گویندگان پیشین ما هم که سعدی سر آمد آنان میباشد با آنکه الزامی نداشته‌اند این نکته را بخوبی دریافته و بکار بسته‌اند و بهمین جهت آثار خود را ورد زبان خاص و عام ساخته و سرمشق گرانبهای بدست آیندگان داده‌اند .

ادبیات کنونی ایران نیز چنین وظیفه دشواری در پیش دارد و تنها با انجام آن خواهد توانست شایسته عنوان ادبیات ملی بمعنی حقیقی و معاصر شود .

البته نمیخواهم بگویم که نویسندگان و گویندگان امروز با استقبال غزلهای سعدی و تقلید از گلستان و بوستان او بر مشکلات چیره خواهند شد بلکه منظور

اینست که اگر مانند سعدی اقتضای و احتیاج زمان و زبان را دریابند درد جدائی بین مردم و ادبیات را چاره خواهند کرد و مرغان رمیده را بار دیگر بشاخسار ذوق و هنر خواهند کشاند.

نکته باریک و جان کلام در اینجاست که چگونه میتوان
 با حفظ افتخارات دیرین، ادبیات نوی پدید آورد و با کدامین
 نظریه همکاری ادبی
 بین المللی و فوائد آن
 هنجار دلپسندی ممکن است نغمه های دیروز و امروز و فردا را در بزم جاودانی جهان هم آهنگ ساخت؟ البته کسانی که در این باب فکر کرده اند هر کدام در خور سلیقه و مشرب خود جوابی برای این سؤال آماده ساخته اند. مثلاً شاید یکی از آن جوابها این باشد که ایرانی باید بحساب دارائی گذشته و امروزی خود رسیدگی کند و شاهکارهای ادبی گذشته را مانند آثار عتیقه گرانبها در کیسه سر بگیری بکنجینه افتخارات بسپارد و برای امروز و فردا ادبیاتی مطابق احتیاجات جدید پدید آرد.

همچنین ممکن است گفته شود که چون امروز اروپائیان در علم و ادب بر جهانیان پیشی گرفته اند مردم ایران در امور ادبی و سایر شئون زندگی باید صرفاً از کشورهای مغرب زمین پیروی کنند و از افکار و آثار گذشته خود تنها آنچه را که اروپائیان می پسندند نگاهداشتنی و باقی را فراموش کردنی بدانند. جوابهای دیگری نیز میتوان فرض و یا نقل کرد که از حیث معنی کمابیش در زمینه یکی از دو جواب مذکور باشد.

عیب بزرگ چنین جوابهایی این است که با وجود اشاره بیهضی از حقایق خطاهائی در بردارند و از لحاظ روانشناسی ادبی و اجتماعی هرگز صلاح نیست روح ملتی را با چنین تعبیراتی آزرده و افسرده ساخت. هیچ فرد و جماعتی راضی و قادر نیست که گذشته خود را یکباره فراموش نماید و یا اختیار قضاوت در باره آنرا بدیگری واگذار کند یا اینکه در عرصه آزادی فکر و جولانگاه خیال و اندیشه طوق تقلید از دیگران را برکردن نهد.

پس شاید مناسب ترین جواب این باشد که در زندگانی جدید جهانی که آسیا و خاصه ایران کهن سال باندازه اروپای جوان در فراهم آوردن آن

سهیم بوده اند ایرانی امروز نیز باید با چشم و گوش باز شرکت و با جهانیان همکاری کند.

اگر این قاعده کلی که ناظر به همه اوضاع اجتماعی و فردی است در مورد ادبیات نیز رعایت شود نتایج و فوایدی که ذیلاً بیعضی از آنها اشاره می‌رود حاصل خواهد شد.

فرهنگ جهانی از آن همه جهانیان است
اول - ملت ایران با هیچگونه تجدد و تنوعی که اوضاع دنیای معاصر ایجاب کند مخالفت نخواهد کرد و تمدن جهانی را دارائی مشترکی خواهد دید که هر قومی از دربار باز در راه فراهم آوردن آن رنجی برعهده گرفته است و معتقد خواهد شد که هر ملتی در حال حاضر و آینده باید برای حفظ و آسایش این ثروت دنیائی صرف همت کند.

آینده و گذشته ما نیازمند یکدیگرند
دوم - چون در هیچ حال آینده از گذشته بی نیاز نیست بر شیفتهگان ادبیات پیشین ایران مسلم خواهد شد که فارسی زبانان تنها با شرکت در جریانهای فکری و ادبی کنونی دنیا خواهند توانست که قدر و منزلت و فوائد پایداری معنویات ایران دیروز را بجهانیان باز نمایند. مثلاً هنگامی که ایرانیان از میزان عشق و علاقه ملل بیگانه نسبت با ادبیات قدیم و حتی اساطیر و افسانه‌های باستانی آنگاه شوند تنها حکایات و روایات بعد از اسلام و بلکه ادبیات و داستانهای مذهبی قبل از اسلام را مانند تازه ترین آثار مورد بحث و تحقیق قرار خواهند داد و بهمان اندازه که توجه با آثار یونان و روم قدیم و قرون وسطی در تقویت و تحریک قریحه ادبی اروپای جدید سودمند افتاد ادبیات پرمایه و سرانهای ایران قبل از اسلام نیز برای فکرهای جوان و ذوق‌های مستعد بهترین زمینه دست نخورده هنرنمایی و زاینده ترین چشمه الهامات ادبی خواهد گردید.

معجزه خوردید
« جنبه های ملی »
« و بین المللی ادبیات »
سوم - کسانی که می‌ترسند قوم ایرانی در این گیر و دار خصوصیات ذوقی و اصالت فکری خود را از دست بدهد بهانه‌ای برای نگرانی نخواهند داشت زیرا وحدت مقصود هیچگاه مخالف با تعدد طرق و وسائل نیست و بلکه در غالب موارد مؤید و حتی مستلزم آن

است. تمدن حقیقی بشری مانند نور آفتاب مرکب از رنگهای مستقل و اجزاء مختلف میباشد و کمال هر قومی در این است که همواره رنگ و مایه اصلی و ثابت خود را بتمام معنی دارا باشد و در همان حال با دیگران چنان هم رنگی و هم آهنگی کند که در آسمان ذوق و هنر جهانی معجزه خورشید مکرر شود.

در چنین آسمانی رنگ و بیرنگی و یا رنگ و هم رنگی اسیر یکدیگر نخواهند بود و روح پاک مولوی بر این شاهکار آفرین خواهد خواند. کوله آلمانی نیز که در ۱۸۲۷ هنگام گفتگو با دوست خود «اکرمان»^۱ ادبیات دنیائی را مجموعی از ادبیات ملل مختلف میخواند و شرط اصلی آثار رعایت اعتدال در آمیزش عناصر ملی و بین المللی میدانست این آرزوی خود را برآورده خواهد دید.

چهارم - روزی که فرزندان ایران چشم و گوش خود را باز کرده و با وسعت نظر و علو خیال در عوالم ذوقی و معنوی ترجمه شاهکارهای خارجی واجب فوری است.

بنگرند افق بینش آنها پهناورتر خواهد شد و در سایه حس یکانگی توجه بادیات سایر ملل را از مقوله تفنن و یا الزام اکراه آمیز خارج دانسته کاری سودمند و واجبی فوری خواهند شمرد. برای این منظور با کوششی فراوان دست بترجمه آثار بی شمار ادبی و فلسفی و علمی اقوام مختلف خواهند زد و بزودی عصر ترجمه را که مرحله ای بینهایت مهم و مقدمه ای بسیار واجب است در نور دیده وارد مرحله تصرف و ایجاد خواهند شد. در ضمن آشنائی با تاریخ فرهنگ و ادبیات کشورهای دور و نزدیک خواهند دید که ترجمه شاهکارهای ادبی چگونه حس رقابت مدوح و غبطه مطلوب خوانندگان کنجکاو و مستعد را برانگیخته است.

همچنین باین نکته معترف خواهند شد که عصرهای ترجمه پیش آهنگ تمدنهای یونانی و لاتینی و ساسانی و اسلامی و مسیحی بوده و مخصوصاً در دو قرن اخیر دو ملت بزرگ روس و ژاپن با زبردستی بیمانندی از خیزگاه ترجمه برخاسته و در دریای افتخارات علمی و ادبی غوطه زده اند تا آنجا که سایر ملل بسیار متمدن امروزی نیز با آنهمه سرفرازی خود را از این کار هنوز بی نیاز نمیدانند.

تازه بناره در ایران امروز غالباً این سؤال بخاطر هر شاعر و ادیب و نویسنده و محققى
نوین میگذرد که چگونه میتوان در طرز فکر و بیان تنوع و تجدیدی پدید آورد
که متناسب با احتیاجات و روحیات زمان و موافق با سابق و سنن ادبی باشد و جالب توجه
ایرانیان و بیگانگان گردد.

روزی ملت آلمان نیز چنین سؤالی میکرد و از «گوته‌فرید هردر»^۱ این
جواب را میشنید:

«آنچه را که بیگانگان پدید آورده اند فرا نگیرید ولى از آنان
صنعت ابداع معانی و شیوه ابتکار دریان رایاموزید».

آلمانیها این سخن بر معنی را بگوش هوش شنیدند و پیاداش آن دامان خود را از
درهای شاهواری مانند آثار گوته و «شیلر»^۲ و «کلوپستوک»^۳ و «لسینگ»^۴ پر کردند.
مردم هوشمند ایران نیز اگر در آثار ادبی نیاکان نامدار خود و همچنین در
شاهکارهای زبانهای بیگانه ب جستجوی این معنی پردازند و رمز ابداع و تصرف را دریابند
هرچه بسرایند نوین و هرچه بنویسند تازه بتازه خواهد بود. ازین رو سزاوار است
که مخصوصاً در ترجمه و قرائت کتب خارجی گذشته از لذت مطالعه در صدد
کسب و یا تمرین ملکه ابتکار برآئیم. زیرا در همه موارد خاصه در امور ذوقی
تنها آشنائی با قواعد و شناختن اصول سبکها کفایت نمیکند و غالباً يك صدم فائده ای که
خواننده با ذوق از خواندن چند نمونه دلکش و از الفت باچند سرمشق عالی میبرد
با فرا گرفتن صدها قاعده بدست نمی آرد.

شاعر و نویسنده روزی که چنین نمونه هائی بدست فارسی زبانان بیفتد خواهند
امروز دید که چگونه شاعر و نویسنده امروز در همه اوضاع جهانی از
ساده ترین عوامل حیات تا پیچیده ترین مباحث معنوی بچشم دقت مینگرد و از همه
آنها برای هنرنمائی و لذت بخشی و تنبه و تسلی مایه میگیرد.

۱ - Johan Gottfried Herder 1744-1803 ۲ - Schiller (Frédéric)
1759-1805 ۳ - Klopstock (Frédéric) 1724-1803 ۴ - Lessing
1729-1881

در چنان روزی دانشمندان ما توجه بزندگانی عادی و وصف روحیات و عواطف مردم دهکده و بازار را عیب و عار نخواهند شمرد و مطالعه در ترانه های زیبای دهقانی و حکایات دلکش عامیانه را از حیث قدر و قیمت با عالیترین تحقیقات تاریخی و تتبعات ادبی برابر خواهند گرفت .

مقام داستان نویسی در آن روز منزلت عظیم فن داستان نویسی معاصر که گرامی ترین « رومان » در ادبیات جدید شاهکار ادبیات جدید و بلیغ ترین زبان عواطف گوناگون بشری است آشکار خواهد شد و کلمه « رومان » که امروز حتی اغلب خواص ما با شنیدن آن روئرش میکنند و ابرو در هم می کشند فردا ورد زبان خاص و عام خواهد بود . زیرا اقوامی که دارای عالیترین ادبیات هستند باین نکته پی برده اند که داستان نویسی میتواند مردم را از حقایق اجتماعی آگاه کند . دست توانا و ذوق آفریننده داستان نویسی هر زیبایی و هر لطف و حقیقتی را که از خامه خداوندان شعر و نمایش و تاریخ و اخلاق و فلسفه و علوم اجتماعی و طبیعی تراویده است گرد می آورد و در جامه ساده و بی پیرایه داستان بر همه اصناف جامعه از دانشمند تا دانشجو و از کارگر تا کارفرما و پیر و جوان و مرد و زن عرضه میکند . داستان امروز مظهر حقیقتی افکار و عقاید و عواطف ملل و تاریخ زنده و جامع و موشکاف و خالی از ریا و غرض روح انسانی است .

در اینجاست که هر کسی خود را در همه و همه را در خود می بیند . باز در همین جاست که فقیر و غنی و توانا و ناتوان بهم میرسند و زمینه کامل آشنائی میان طبقات مختلف افراد بشر فراهم میشود و یکی از وظایف و مقاصد مهم ادبیات انجام میگیرد . البته در آن روز منکرین این فن شریف اقرار میکنند که بزرگترین قریحه های ادبی قرون اخیر از قبیل « بالزاک^۱ » و « دیکنس^۲ » و « تولستوی^۳ » و « داستایوسکی^۴ » و « توماس مان^۵ » عمر خود را بیهوده صرف داستان نویسی نکرده اند و صاحب نظرانی

۱ - Balzac (Honoré de) 1799 - 1850 ۲ - Dickens (Charles)
1812-1870 ۳ - Tolstoï (Léon) 1828 ۴ - Dostoiewski (Fédor)
1821 - 1881 ۵ - Thomas-mann

مانند « ادهون ژالو » بی جهت افسانه هزار و یکشب را یکی از بزرگترین یادگارهای ادبیات مشرق زمین نشمرده اند.

رمز گفتار جلال الدین مولوی هم در آن روز آشکار تر خواهد شد. آنجا که فرماید:

ای برادر قصه چون پیمانه ایست معنی اندر وی بسان دانه ایست
دانه معنی بگیرد مرد عقل ننگرد پیمانه را گر گشت نقل

امیدوارم این « حدیث آرزومندی » که بر زبان من گذشت موجب
آن نشود که تصور فرمائید رنج های گرانبهای کسانی را که چندین سال
در این راه کوشش میکنند ضایع میکنم و نابوده و نادرده می انگارم و یا گمان برید
که منکر فضائل شاعران و نویسندگان و استادان هنرمندی هستم که از چندین سال
پیش خواسته اند روح تازه ای در پیکر ادبیات فارسی بدمند و مقدمات بر آوردن
آرزوها را فراهم فرمایند. منظور من از بسط مقال این بود که همه ارباب ذوق و قریحه
شیوه پسندیده این مجاهدان دوره تحول را پیروی کنند و نهال نوحاسته مساعی آنان را
بشمر برسانند.

البته تاریخ ادبیات ایران هم قدر زحمات آنان را خواهد شناخت و فراموش
نخواهد کرد که در زمان ما برداشتن يك قدم دشوار تر از پیمودن فرسنگها راه در
جاده های کوبیده آینده بوده است. در همین دوره مشروطیت که غالباً با چشم بی اعتنائی
در آن می نگریم گویندگان و نویسندگانی پیدا شده اند که مسلماً تاریخ قرون اخیر
این کشور نظیر آنها را بیاد ندارد ولی دنیا و ایران امروز انتظار بیشتری از
فرزندان فردوسی و مولوی و حافظ دارد و چشم امید و آرزوی همه بنوابغی
دوخته است که شاید هنوز در شکم مادر و پشت پدرند.

یقین دارم فضلاء نامدار و محققین بلند پایه نیز از اشاراتی که در باب
اهمیت ابداع و ابتکار کردم برآشفته نخواهند شد زیرا خود آنها بهتر
از هر کس واقفند که « جناب عشق را در که بسی بالاتر از عقل است »
حیف است که
هنرمندان بگیرند
و هنردوستان جای
آنان را بگیرند

و میدانند که « بریسته دگر باشد و بر رسته دگر ». بی شک مقام تحقیق و تتبع هر چه شامخ و والا باشد بازیبای هنر ب معنی اخص که جلوه ای از ایجاد و نمونه ای از آفرینش است نمیرسد.

بر محققین واقعی و بانصاف نیز فرض است که در بحث تعریف و تمیز و بیان شرائط هنرمندی و هنر دوستی وارد شوند و حق این دو مطالب جدا گانه را ادا فرمایند تا کسانی که از موهبت ابداع بی بهره اند بیهوده در این راه نکوشند و آنهایی هم که دارای قریحه خلاق و طبع سخن آفرین هستند ناگزیر نشوند که برای اظهار وجود و جلب توجه و بدست آوردن حق حیات دست بدامن کنیت و نام و لقب و سال ولادت و وفات مؤلفان گمنام بزنند یعنی مشعل فروزان استعداد خود را خاموش کنند و در روشنائی لرزان چراغی نیم مرده بخود نمائی پردازند
چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا!

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

